



کارگر سوسیالیست

۹۲

سال یازدهم، دوره دوم نشریه اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران ۷ بهمن ۱۳۷۹ ۵۰ پنس

اطلاعیه شماره ۲۰

۲۹ دی ۱۳۷۹

سنگسار: ستیزه جوئی رژیم با جنبش زنان

دستگیری‌ها، تشکیل دادگاه‌ها، تعیین جرم‌های سنگین و سپس مشخص کردن نوع مجازات‌ها از جمله اعدام‌های زنجیره‌ای که همچنان ادامه داشته، نشانگر موضع رژیم اسلامی نسبت به کلیه جریان‌های اپوزیسیون داخل کشور می‌باشد. در پی رشد مبارزات و اعتراضات گسترده اخیر، رژیم همواره به دنبال زهر چشم گرفتن از مردم و سرکوب کردن این جنبش بوده است. در این مسیر، جناح «اصلاح طلب» نیز با «تمامیت خواهان» همصدا شده و یا سکوت اختیار کرده است.

رژیم اسلامی که ادامه حیات خود را در سرکوب هر بیشتر نیروهای مبارز مردمی می‌بیند، در این مقطع سرکوب زنان را به روشی مشخص و مستقیم لازم تشخیص می‌دهد. سنگسار، به عنوان حربه‌ای مستقیم برای مبارزه رو در رو با جنبش زنان پیشرو جامعه ایران در این مرحله، به مفهوم ترس این رژیم از قدرت محرکه زنان بر علیه کل نظام می‌باشد.

زنان که از پیش از روی کار آمدن خاتمی، یکی از فعال‌ترین اقشار جامعه در مبارزات اجتماعی و سیاسی بر علیه رژیم بوده، همواره در مراحل بعدی نیز از پیشروان جنبش مخالف جناح بنیادگرا و سپس جناح خاتمی گردیدند. زنان ایران پس از شکست جنبش دانشجویی که خود، پایه محکمی از آن بودند، تا کنون آرام ننشسته و به گزارش دستگاه‌های خبری خود رژیم، بطور مرتب در سطح کشور در حال اعتراض و تظاهرات بوده‌اند. آماده شدن برای مقاومت و مبارزه با سنگسار، این روش دوران بربریت جمهوری اسلامی در ستیزه جوئی با مبارزات حق طلبان زنان ایران، وظیفه شکل‌های مستقل زنان در پیوند پیشروی کارگری در این مقطع می‌باشد.

بقیه در صفحه ۵

چشم انداز «براندازی» رژیم

م. رازی

ادامه از شماره پیش

آیا ضرورت «براندازی» وجود دارد؟

«انقلاب»، مبارزه‌ای است میان نیروهای اجتماعی برای کسب قدرت دولتی. انقلاب زمانی رخ می‌دهد که جامعه دچار بحران دائمی شده و حکومت کنندگان کنترل قدرت سیاسی را از دست داده و حکومت شونده‌گان سران حکومت را نپذیرند. در ایران، دولت هم اکنون در چنگ عده‌ای است که قابلیت خود را برای حکومت کردن از دست داده‌اند. برای سازماندهی مجدد مناسبات اجتماعی، ایجاد دموکراسی، حل مسائل اقتصادی، دولت باید به دست طبقه‌ای بیافتد که قابلیت انقلابی و قدرت حل مشکلات را دارا باشد. در جامعه ایران وظایف اجتماعی لاینحلی در مقابل مردم قرار دارند. حل مسئله‌ی دموکراسی، مسئله ملی، مسئله ارضی، مسئله زنان و جوانان (وظایف دموکراتیک)، همراه با حل مسائلی مانند راه اندازی با برنامه اقتصاد و اعمال کنترل کارگری بر تولید و توزیع (وظایف سوسیالیستی) در دستور کار قرار گرفته‌اند.

بقیه در صفحه ۲

اصلاحات و حقوق زنان صفحه ۵

عمل کارگری (انگلیسی) شماره ۸ انتشار یافت

<http://www.kargar.org/english.htm>

چشم انداز براندازی....بقیه از صفحه ۱

رژیم و کسب قدرت سیاسی نیست. پراکندگی، فقدان امکان سازماندهی و تنزل در اعتماد به نفس، نبود تشکیلات و رهبری در درون طبقه کارگر، که خود همه ناشی از اعمال سرکوب و اختناق؛ و مهمتر از اینها، فشارهای شدید اقتصادی در دوره پیش بوده، طبقه کارگر را به حاشیه رانده است و از همین روست که سکان مبارزات ضد استبدادی در این دوره به دست دانشجویان، زنان و نویسندگان، به مثابه حساس ترین قشرهای اجتماعی، افتاده است. اما، همانطور که تا کنون مشاهده شده، مبارزات این قشرهای تحت ستم (هر چند انقلابی و راسخ) بدون شرکت و حضور فعال و متشکل طبقه کارگر، به نتیجه مطلوب و تعیین کننده نرسیده و نخواهد رسید.

طبقه کارگر در وهله نخست نیاز به استقرار خود به مثابه یک «طبقه» دارد. به سخن دیگر، این طبقه به بهبود وضعیت اقتصادی، تضمین کار دائمی و حل مشکلات روزمره (خوراک، مسکن و بهداشت) نیازمند است. تا زمانی که این مسایل ابتدایی حل نشوند، اعتراض های و مبارزات کارگران پراکنده و غیر متشکل خواهد بود. البته هر روز به تجربیات ضد سرمایه داری کارگران افزوده می شود. به ویژه آنکه بخشی از کارگران (پیشروی کارگری) که از موقعیت اجتماعی، توان و تجربه متفاوتی برخوردارند، بصورت مداوم در صحنه مبارزاتی حضور داشته و امر سازماندهی کارگران را بعهدہ گرفته اند (بعداً مفصلتر توضیح داده خواهد شد).

به عبارت دیگر، وضعیت عینی برای «براندازی» و انقلاب کارگری آماده است، اما شرایط ذهنی برای آن هنوز آماده نیست و تدارکات برای تحقق آن، ضروری است. این مسئله (یا تناقض) اصلی است که در مقابل پیشروان طبقه کارگر (و نیروهای انقلابی) قرار گرفته است. در حال حاضر، یافتن راه حل واقعی و پر کردن این خلاء عینی، به یکی از وظایف محوری نیروهای انقلابی مبدل گشته است. قبل از پراختن به راه حل های پیشنهادی، اشاره ای کوتاهی می شود به انحرافات نظری و راه حل های گرایش های «براندازی طلب» اپوزیسیون «چپ».

انحرافات نظری «براندازی طلبان» براندازی طلبان اپوزیسیون چپ (نیروهایی که خود را کماکان «کمونیست» پنداشته و به نوعی از جمهوری شورایی و حکومت کارگری حمایت می کنند)^۲ عموماً به سه دسته تقسیم می شوند:

دسته اول، آنان که با ادعای نمایندگی از جانب کارگران، خواهان تشکیل حکومت متکی بر حزب و تشکیلات خود هستند؛

تنها با سرنگونی کامل رژیم و جایگزینی دولتی که در عمل قابلیت حل وظایف جامعه را دارا باشد، می توان به آینده ای دموکراتیک و آزاد برای کلیه مردم ایران امیدوار بود. به سخن دیگر، هم اکنون در ایران رشد نیروهای مولده و جهش صنعتی که لازمه ایجاد دموکراسی و رفاه اجتماعی است، در تناقض با مناسبات تولیدی قرار گرفته است. محافظ اصلی این مناسبات تولیدی واپس گرا، همانا دولت سرمایه داری کنونی است. پس، برای گشایش دموکراتیک و اقتصاد شکوفا، دولت سرمایه داری (از هر نوع و با هر ظاهری) باید کنار گذاشته شود. براندازی چنین دولتهایی از یک نیاز عینی و مادی بر می خیزد و صرفاً یک «شعار» انقلابی نیست.^۱ سوسیالیستهای انقلابی (کمونیستها) بر خلاف سرمایه داران، خواهان خونریزی و جنگ افروزی و هرج و مرج نمی باشند. آنان خواهان آن هستند که کلیه افراد جامعه از رفاه برخوردار شده و ستم و استثمار و زورگویی برای همیشه از جامعه رخت بپندد. اما، دولت سرمایه داری سیر چنین روندی را مسدود می کند. چنانچه دولت سرکوبگر سرمایه داری، بصورتی مسالمت آمیز کنار می رفت و سرنوشت جامعه را به اکثریت مردم می سپرد، دیگر نیازی به براندازی آن و سازماندهی انقلاب نمی بود. اما، تاریخ نشان داده است که دولتهای سرمایه داری برای حفظ منافع اقلیتی در جامعه و مالکیت خصوصی از هر شیوه ای استفاده کرده و اختناق و سرکوب را توسط ارگانهای سرکوبگر خود (پاسداران، بسیجی ها، پلیس و ارتش) بر مردم تحمیل می کنند. پس ضرورت «براندازی» از ذات همین دولتها برخاسته و تنها نیروی محوری این براندازی نیز طبقه کارگر است- طبقه ای که هیچ چیز جز زنجیرهایش را برای از دست دادن ندارد، طبقه ای که تا به آخر تکالیف عقب افتاده دموکراتیک جامعه همراه با تکالیف سوسیالیستی را انجام خواهد داد و همانند لکوموتیوی کل قشرهای تحت ستم را بسوی آینده بهتر راهنما خواهد شد.

آیا امروز طبقه کارگر آماده «براندازی» است؟

در یک کلام: خیر! طبقه کارگر (بطور اعم کلمه) به مثابه تنها نیروی تعیین کننده در انقلاب آتی، امروز در موقعیت «براندازی»

ارتباط به مسایل روز کارگران (آنها با اشتباهات فاحش تئوریک) اکتفا می کند.^۲ تاکتیک های پیشروی کارگری متکی بر طرح «کنترل کارگری» و ایجاد تشکلهای مستقل کارگری به مراتب مؤثر تر از طرح تخیلی تشکیل «مجامع عمومی» این حزب است. مهمتر از همه، عدم حضور سیاسی این قبیل تشکل های خود-محور بین، در درون جنبش زنده کارگری ایران، نشاندهنده بی ارتباطی آن با جنبش کارگری است. در دنیای واقعی و غیر تخیلی، چگونه می توان توقع داشت که مثلاً چند ده روشنفکر در خارج از کشور (حتی مجهز به عالی ترین برنامه انقلابی و عملکرد رادیکال) با صدور «دستور عمل» برای کارگران، بدون انجام کار مشترک با آنها و آشنایی با زندگی و مسایل روزمره شان، چند میلیون را به حزب خود جلب کنند؟ مگر اینکه تصور شود این چند میلیون نفر افرادی بی اراده و غیر سیاسی هستند. در اینصورت است که نام چنین عملی را «انقلاب کارگری» نمی توان گذاشت و باید آن را نوعی «کودتا» دانست.

از دیدگاه پیشروی کارگری اگر قرار باشد که پس از «براندازی» دولت جایگزینی، نماینده یک گرایش «خرده بورژوازی رادیکال» باشد، بهتر است چنین براندازی ای شکل نگیرد. زیرا در بهترین حالت، سناریویی مانند دخالت ساندنیستها در انقلاب نیکاراگوئه تکرار خواهد شد و براندازان پس از دوره ای قدرت را دو دستی تحویل بورژوازی خواهند داد (البته چنین حزبهایی هرگز به گرد پای سازمانی نظیر ساندنیستهای در دوره قبل از سرنگونی سوموزا نخواهد رسید- چه به لحاظ شیوه مبارزاتی، چه پایگاه اجتماعی و چه برنامه). کارگران ایران از چنین «براندازی» ای نفعی نخواهند برد. این قبیل طرح های کودتا گرایانه، در نهایت منجر به عقب افکندن سرنگونی رژیم و تشکیل حکومت کارگری، می شود. زیرا برای کارگران پیشرو کمونیست، مسئله سرنگونی رژیم و ماهیت دولت آتی که قرار است جایگزین آن شود، از یکدیگر تفکیک ناپذیرند.

دسته دوم دچار انحراف «فرصت طلبانه» است و شعار سرنگونی رژیم را، با استدلالهای بی اساس، همواره موکول به «اتحاد» با بخشی از جناح های رژیم کرده و در نتیجه عملاً استقلال کارگران را مورد سؤال قرار می دهد.

می گویند: «به جرأت می توان گفت که سرنگونی جمهوری اسلامی آشکاراً در افق بی واسطه مبارزات توده های میلیونی مردم قرار گرفته است». اما، همواره چشم امید به اختلافات درونی رژیم دوخته و به دنبال «بخش رادیکال اصلاح طلبان غیر

دسته دوم، آنان که به نام کارگران، توجه خود را معطوف به اختلاف های درونی رژیم کرده و در اتحاد با «بخش رادیکال اصلاح طلبان غیر حکومتی» خواهان «براندازی» رژیم اند؛ دسته سوم، آنان که در دفاع از کارگران، به طرح شعارهای کلی، مانند براندازی «انقلابی» یا «سوسیالیستی» رژیم و تشکیل حکومت شورایی و انتقال «آگاهی» و «دانش سوسیالیستی» به درون طبقه کارگر توسط «سازمان» ها یا «هسته» های خود، بسنده می کنند.

هر سه دسته دچار انحرافات هستند که به آنها اشاره می شود:

دسته اول، دچار انحراف «خود-محور بینانه» گشته، و به تازگی به مفهومی «کودتا گرایانه» از انقلاب کارگری رسیده است. این قبیل «حزب» ها با استفاده از امکانات مادی خود برای تبلیغات عمومی ضد رژیمی در خارج، به این نتیجه رسیده که گویا کارگران پیشرو، توان و قابلیت سازماندهی انقلاب آتی را نداشته و نیاز وافر به یک «رهبری» دارند- رهبری ای که کفایت با تبلیغات انترنستی و رادیویی از خارج حداقل «یک میلیون» نفر را به خود جلب کند سپس تسخیر قدرت نماید (آنها تا یکسال و نیم دیگر).^۳ ایده «کمونیسم کارگری» نیز برای پر کردن این خلاء ابداع شده است. بنا بر اینگونه «استدلالات منطقی»، «حزب» (به قول خودشان حزب بلشویک!) و «رهبران» معرفی گشته، «رهبر» (به قول خودشان لنین!) معین شده، ایستگاه رادیویی و انترنستی بکار افتاده و آنچه باقی مانده، تنها پیوستن کارگران به این حزب است! به زعم این دسته، شعار «براندازی»، «حکومت کارگری» و «جمهوری سوسیالیستی»، با پذیرش این نوع «حزب» ها پیوند خورده است.

بدیهی است که این روش از کار سطحی و کودکانه، نمی تواند در انطباق با نیازهای پیشروی کارگری باشد. صرفنظر از برنامه نا روشن و عملکرد قیم مآبانه اعضای این حزب، کارگران پیشرو خواهان تشکیلاتی مشخص تر و ملموس تر و بر بنیاد نیازهای واقعی خود کارگران می باشند- چیزی که این نوع حزبها فاقد آن هستند. کارگران پیشرو خواهان ایجاد حزب خود که همانا حزب کارگری واقعی است، می باشند. زیرا حزبی که در روند مبارزات ضد سرمایه داری در درون کشور توسط کارگران پیشرو ساخته می شود، تفاوت کیفی ای با حزب های خارج از کشور دارد. برنامه محافل کارگری به مراتب رادیکالتر و مرتبط تر به مسایل کارگران است، تا برنامه نیم بند این حزبها. این برنامه فاقد مطالبات انتقالی کارگری است و تنها به یک سلسله کلیات بی

سیاسی، «وحدت» با پیشروان کارگری در ایران است و نه حفظ نام و نشانی سازمان های «پرافتخار» سابق، که همه از اعتبار ساقط شده اند. این دسته، تنها صورت خود را با سیلی «سرخ» نگهداشته و سرگرم انجام خرده کاری های بی حاصل است، تا معجزه ای پیش آید و آنان را از این مخمصه نجات دهد.^۸

بنابراین، طرح شعار «براندازی» این دسته را نمی توان جدی تلقی کرد، چرا که اینان از پشتوانه سیاسی و تشکیلاتی لازم برخوردار نیستند. بعلاوه، این گروهها نیز مانند دو دسته بالا، خود را فرای کارگران پیشرو قرار داده، و بر خلاف ادعاشان، از اعتبار لازم در میان کارگران پیشرو برخوردار نمی باشند.

بقیه در شماره آتی

۱- رجوع شود به «کارگر سوسیالیست» شماره ۷۳ (آخرین کنفرانس) - <http://www.kargar.org/kargarSoc.htm>

۲- برخورد به «براندازی طلبان» بورژوا و شیوه عملیات مسلحانه کنونی آنها (که مورد توافق ما نیست) به مقالات آتی موكول می شود.

۳- رجوع شود به سخنرانی افتتاحیه کنگره سوم انترناسیونال هفتگی شماره ۹، ۳۴ دی ۱۳۷۹.

<http://www.kargar.org/naghdpage.htm>

۴- رجوع شود به نقد برنامه «حزب کمونیست کارگری»

۵- رجوع شود به تکبرگی ۸۳ راه کارگر، ۱۷ مرداد ۱۳۷۹، صفحه ۶

۶- رجوع شود به نقد مواضع «راه کارگر»

<http://www.kargar.org/naghdpage.htm>

۷- گروه ما، بارها اعلام کرده که حاضر است، در راستای پیوند با محافل کارگری ایران، تشکیلات خارج خود را منحل کند.

۸- رجوع شود به مقاله «بحران چپ یا چپ بحران زا»، و نقد «تحداد چپ کارگری»

<http://www.kargar.org/naghdpage.htm>

حکومتی» است، تا با آنها «براندازی» را سازمان دهد.^۵ چنانچه وضعیت عینی برای سرنگونی آماده باشد و چنانچه مبارزات «ضد استبدادی و ضد مذهبی حاکم» در جریان باشد (که چنین است)، یک نیروی انقلابی باید توان «بالفعل» و حتی ضعیف طبقه کارگر را به یک نیروی «بالقوه» و قوی تبدیل کند، نه اینکه به دنبال «اصلاح طلبان» روانه شود. انقلابیون واقعی باید نقش «رهبری» طبقه کارگر را از هم اکنون تبلیغ و ترویج کرده و اتحاد قشرهای ناراضی اجتماعی را به دور برنامه انقلابی طبقه کارگر بسیج کنند و نه اینکه به نام کارگران و «سوسیالیزم» مصالحه با بورژوازی را تبلیغ کنند. این روش از «براندازی» به سبک این قبیل سازمانها، هیچگاه در تاریخ به نفع طبقه کارگر و زحمتکشان تمام نشده است. آنها متکی بر تزه های های استالینیستی «انقلاب دو مرحله ای»، همواره خواهان «ائتلاف» با بخشی از بورژوازی بوده اند. گرچه صحبت های «رادیکال و انقلابی» به میان می آورند و خود را وابسته به کارگران معرفی می کنند، اما در عمل به دنبال بخشی از بورژوازی راهی می شوند و استقلال کارگران را نفی کرده و امر سرنگونی دولت بورژوازی را مسدود می کنند.^۶

بدیهی است که سرنگونی رژیم سرمایه داری و جایگزینی آن با رژیمی که بخشاً متشکل از بورژوازی باشد، آن «براندازی» ای نیست که مد نظر کارگران باشد. کارگران در چنین براندازی ای ذینفع نخواهند بود و طبعاً در آن شرکت نخواهند کرد. زیرا آنها در چنین وضعیتی محققاً فاقد قدرت ضروری برای پیشبرد اهداف خود، خواهند بود.

دسته سوم دچار انحرافات «فرقه گرایانه» و «انفعال گرایانه» است. این طیف از رهبران و اعضای سابق سازمان های «چپ»، گرچه به ظاهر شعارها و نظریات مترقی و «انقلابی» را انعکاس می دهند، اما همه در لاک های فرو بسته خود باقی مانده و هنوز درس های اولیه را از اشتباهات سیاسی، نظری و عملی گذشته، نگرفته اند. آنها صحبت از «حکومت کارگری» به میان می آورند، بدون آنکه نظریات سابق خود در مورد «انقلاب دمکراتیک» یا «جمهوری دمکراتیک خلق» را نقد کرده باشند؛ از «تشکیلات انقلابی کارگری» سخن به میان می آورند، بدون اینکه گامی در راه انحلال گروه های چند یا چندین نفری خود و پیوستن به محافل کارگری، برداشته باشند.^۷ آنها در بهترین حالت تقلید سازمان های سنتی را در آورده و در بدترین حالت دست همان سازمانهای سنتی شده اند. هنوز پس از دهها «وحدت» و «انشعاب» در نیافته اند که راه توفیق در فعالیت

تفاوت بین مطالبات اصلاح طلبان

و مطالبات طبقه کارگر در زمینه حقوق زنان

سارا قاضی

در گزارش ۷ ژانویه ۲۰۰۱ ایرانا آمده است که جناح اصلاح طلب درون مجلس، در لایحه ای خواسته است تا به قشری از زنان جامعه حق تحصیل با بورس دولتی در خارج از کشور اعطاء گردد. این حق تنها شامل زنان مجرد گشته و قرار است مبارزه ای در راه پس گرفتن بخشی از حقوق از دست رفته زنان ایرانی در نظام باشد!

این قدم نمایندگان اصلاح طلب مجلس، در نگاه اول به نظر اقدامی مترقی و در جهت شکستن یکی از بندهای ستم بر زن در جامعه ما می باشد و البته باعث خوشحالی خیلی از زنان و دخترانی که مشتاقانه و به هر قیمتی شده، منتظر فرصتی برای خروج از ایران می باشند نیز می گردد. اما با کمی تأمل در این باره و در نظر گرفتن شرایط اقتصادی توده بسیار زیادی از کلیه اقشار مردم، زنان شاغل کارمند و بخصوص زنان کارگر متوجه خواهیم شد که اگرچه این حرکت در برخورد اول در دفاع از حقوق انسانی زنان می باشد، اما در حقیقت ماهیت بورژوازی داشته و در راستای مبارزاتی زنان طبقه کارگر ما نمی باشد. برای روشن شدن این نکته به چند جنبه در مورد این حرکت اصلاح طلبان در مجلس می پردازیم.

اول اینکه از زمان روی کار آمدن دولت خاتمی و حتی از زمان تشکیل مجلس ششم تا کنون، هیچ یک از اصلاح طلبان جناح خاتمی و یا نمایندگان مجلس، موضعی مترقی در دفاع از حقوق زن در ایران نگرفته و در مورد ستم حقوقی، اجتماعی و جنسی وارد بر زنان در ایران در برابر نظام اسلامی، بطور ریشه ای نپرداخته و مخالفت نکرده است. کلیه بحث های موجود در زمینه حقوق زن در ایران، همیشه در چهارچوب قوانین اسلامی بوده است. مثلاً این لایحه شامل حال دوشیزگان شده و زنان شوهردار، از نظر این اصلاح طلبان می باید همواره تحت قیمومت شوهر باشند. این نوع برخورد در نفس خود و در هر زمینه ای که باشد، فرصت طلبانه و سطحی است و بنابراین تأثیری اساسی در وضعیت زنان ایران ندارد.

اگر زنان ایران، از طرف دیگر، در این نوع زمینه ها مبارزه می کنند، مفهومی کاملاً متفاوت با مواضع آنانی دارد که در مسند

سنگسار.....بقیه از صفحه ۱

آگاه کردن سایر زنان از اهداف دولت و جذب آنها به تشکل های مستقل زنان، یکی از حیاتی ترین حرکت های این جنبش بوده که باید بگوش همه در جهان رسانده شود.

وظیفه نیروهای مترقی خارج کشور هم سپس این خواهد بود که برای اینگونه مبارزات زنان در ایران تبلیغ نموده و از سازمان های مترقی زنان و سازمان های کارگری در سطح بین المللی کسب حمایت و همبستگی نمایند.

آماده شدن برای این مقاومت و مبارزه با عملکردهای رژیم، در اینجا به این معنی است که زنان عملاً نیاز به ساختن کمیته های مخفی برای دفاع از خود دارند. این کمیته ها می توانند در برابر حرکت رژیم بطور متحد و برنامه ریزی شده، دست به اقدامات ضروری که خود تشخیص می دهند، بزنند (مثلاً جلوگیری از اجرای حکم سنگسار و خنثی کردن حکم قاضی و غیره).

در این مرحله از مبارزه با رژیم، تنها تبلیغات و در انتظار ماندن سازمانهای «حقوق بشر» کافی نیست. زنان باید خود به دفاع از خود برخیزند. از این طریق آنها مبارزه با رژیم را تجربه کرده و اعتماد به نفس خواهند یافت. در طول این چند سال زنان پیشرو متوجه شده اند که تنها با اتکا به قدرت و اتحاد خود است که می توانند جلوی یورش های رژیم را بگیرند - نیروی دیگری در عمل وجود ندارد. از این پس هر چه صبر و تحمل زنان در برابر یورش های رژیم اسلامی بیشتر شود، جسارت و دریدگی رژیم نیز بیشتر شده و باور خواهد داشت که با این اعمال خواهد توانست بر عمر حکومت خود بیافزاید و زنان را مرعوب کند.

زنان ایران با انتخاب خاتمی، آخرین شانس را به این رژیم دادند تا از موقعیت خود دفاع کند. اکنون دیگر جایی برای صبر و بردباری نیست که توبه گرگ مرگ است!

AMAL-E KARGARI (Workers' Action)

No. 8 - Wednesday 24 January 2001.

- 1- MAHMOOD SALEHI TAKEN TO SAGHEZ PRISON YET AGAIN!
- 2- ALADDIN WORKERS PROTEST AGAIN OVER UNPAID WAGES.
- 3- 'TRADE UNION' SUBJUGATES WORKERS!
- 4- WORKERS STRUGGLES.
- 5 - 90 PERCENT OF WORKERS THREATENED BY POISONIN
- 6 - REFUGEE SUICIDE IN LEICESTER.

قدرت نشسته و خود را نمایندگان اصلاح طلب مردم می دانند. این نوع اصلاحات سطحی در زمینه حقوق زنان، وقتی که مسائل اساسی در این مورد حل نشده باشد و زمانی که اصلاح طلبان، اینگونه اصلاحات را همچنان در چهارچوب موازین اسلامی دنبال می کنند، ماهیتی ضد کارگری پیدا می کند و در نتیجه، خط آن کاملاً از خط مبارزاتی زنان طبقه کارگر جدا شده و برخوردی فرصت طلبانه می شود.

زنان طبقه کارگر ما، طبیعتاً مخالف ایجاد اینگونه اصلاحات در جو خفقان زای ایران نیستند، اما در عین حال از این واقعیت هم بی خبر نیستند که احیای اینگونه حقوق در شرایطی که کلیه زنان کارگر و نان آور جامعه ایران زیر ستمی جنسی و طبقاتی و اقتصادی کمرشان خم شده و تبعیض قانونی در زمینه ابتدائی ترین مطالبات انسانی آنها حلقه زندگی را بر گردن آنان تنگ و تنگ تر کرده است، نقشی ناچیز در زندگی آنان داشته و دردی از دردهای آنها کم نمی کند.

دوم اینکه در جایی که دختران جوان خانواده های کم درآمد و کارگری به علت فقر مفرط به افراد بسیار مسن تر از آنان، به خاطر پولشان به فروش می رسند و یا این دختران به خودفروشی پناه برده، یا ترک خانواده کرده و پس از روانه شدن در کوچه و خیابان ها جسدشان در اطراف شهر یافت می شود و یا حتی به دلیل فشار بسیار در خانواده و جامعه دست به خودکشی می زنند، و یا توسط رژیم سنگسار می شوند (و این با سکوت اصلاح طلبان مواجه می شود)، چطور نمایندگان اصلاح طلب مجلس به خود اجازه میدهند که اولین قدم در راه اصلاحات را در مورد فرستادن دختران به خارج از کشور بردارند؟ چطور است که این مسئله از نظر آنان بر شرایط تنگ و دیوانه کننده زندگی اکثریت جوانان ما اولویت پیدا می کند؟ آیا این نمایندگان واقعاً نمی دانند که جوانان ما به خاطر فقر مفرط، نبودن کار، در اوج قدرت و توان جوانی، به علت فشارهای روحی ناشی از وضع زندگیشان، به مواد مخدر پناه برده و یا خودکشی می کنند؟ و این وضع در جامعه ما دختر و پسر هم ندارد، به غیر از اینکه به علت وجود تبعیض جنسی، دختران ما مورد حمله و شامت اخلاق مردسالارانه هم در خانه و هم در اجتماع قرار گرفته و به ماهیت انسانی آنها جسارت هم می شود! چطور است این نمایندگان اصلاح طلب ودموکرات قادر نیستند، در برابر این قبیل مسائل جدی و عمیق که نه تنها بر نسل فعلی که حتی بر چندی نسل آینده لطمه های جبران ناپذیر می گذارد، سخنی به میان آورند؟

سوم اینکه در جایی که کودکان خانواده های بیشماری به خاطر فقر شدید از رفتن به مدرسه محروم هستند، این نمایندگان «دموکرات»، چه دخترانی را می خواهند با بورس تحصیلی تأمین کنند و به خارج بفرستند؟ آیا این هم در واقع راه حل دیگری نیست برای خارج کردن سرمایه های ملی کشور و سرازیر کردن آنها در حساب های بانکی خانواده های این علما و خانواده های «از ما بهتران»؟ آیا علت آن ترس و وحشت از بلند شدن توده

به جان آمده مردم، بر علیه این رژیم، نیست؟

قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی، نه تنها با خانه نشاندن زنان کارگر، آنان را به بدترین نوع بردگی و در خدمت سرمایه داران آن کارخانه ها درآورد، بلکه با این قانون امکان داشتن هرگونه مزایای شغلی و بیمه های اجتماعی را هم بر روی آنان بست و با این عمل، از یک طرف میزان فقر را در میان این خانواده ها بالا برد و از طرف دیگر، سود بیشتری را به جیب صاحبان آن کارخانه ها سرازیر نمود، زیرا که دیگر این صاحبکاران مجبور به تأمین شرایط ایمنی، پرداخت اضافه کاری و بیمه این کارگران نشده و حتی در صورت پیش آمدن حادثه ای که منجر به صدمه زدن به کالای تولیدی بگردد، این کارگران را جریمه می کنند.

حتی زنانی که توانستند در برخی رشته ها شغل خود را در کارخانه ها حفظ نمایند، طبق قوانین اسلامی کار، موظف بوده اند که مالیات برآمد خود را درست برابر کارگران مرد پرداخت کنند. اما در عوض نه تنها دستمزدشان برای کار مساوی همیشه کمتر از مردان بوده است، بلکه بی رحمی قوانین اسلامی نسبت به زن در اینجا پایان نیافته و چوب زن بودنشان را پس از مرگ، خانواده هایشان باید بخورد. یعنی، چون بنابر موازین اسلامی فرزند از مادر ارث نمی برد، لذا پس از مرگ او کودکانش نمی توانند از مزایای بازماندگی مادر استفاده نمایند. در حالیکه این زنان کارگر همچون مردان در هنگام پرداخت مالیات، حق دوران بازنشستگی و... همان میزانی را که مردان پرداخت می کنند، باید بپردازند.

زنان کارگر ما برای کلیه حقوق انسانی خود که در درجه اول رهایی از زنجیرهای استثمار سرمایه داری است، مبارزه می کنند، زیرا که به تجربه آموخته اند که راه دیگری برای این مبارزه وجود ندارد. تنها با سرنگونی نظام سرمایه داری است که قدم اول اساسی برای احیای آزادی دموکراتیک و انسانی آنان برداشته می شود.